



## مواجهه با سکولاریزم تنها در مخالفت نیست

علايق مشترکی داریم، اما در همین علایق مشترک، اختلاف نظر داریم و این را مطلعیم. در عین اینکه وجوه مشترک داریم، اما گاهی نیز از یکدیگر دور هستیم و این دوری، تفاهم را مشکل می‌کند. مثلاً شما همگی به تمدن نوین اسلامی فکر می‌کنید، من نیز همین طور و شاید اشاره‌ای نیز بوده که من قبل از انقلاب، به این معانی فکر می‌کردم، اما شما این تمدن نوین اسلامی را این قدر نزدیک می‌دانید که تقریباً آن را محصل می‌پندارید، اما من رسیدن به تمدن نوین اسلامی را دور می‌دانم و فکر می‌کنم که چطور باید به این ایده‌آل بزرگ رسید؛ لذا من فقط امکانش را در نظر می‌گیرم؛ بنابراین آنچه من امکانش را در نظر می‌گیرم، شما محقق می‌بینید و اگر چنین امکانی را محقق می‌دانید در این صورت باید فکر کنید که آموزش و پرورش، اقتصاد کشور، سازمان اداری، روابط معاملات و بدتر از همه وضعیت اخلاق در جامعه چگونه است. از همه این‌ها چشم می‌پوشید، آن وقت این ایده‌آل عزیز را نزدیک می‌بینید. این قدری فهمش برای من دشوار است و من آن را نمی‌فهمم. اگر در این مورد می‌توانستیم اندکی تفاهم کنیم، بسیاری از مسائل حل می‌شد.

نمی‌توانید جهش کنید، راه مستقیم باز کنید

اینکه گفته شود یک زمانی از جمهوری اسلامی دفاع می‌کردم و الآن دفاع نمی‌کنم، صحیح نیست. آن روز یک نظری داشتیم. البته من علم را مطابق با واقع نمی‌دانم، اما خودم را واقع‌بین می‌دانم. من به واقعیت موجود نظر می‌کنم و این شما هستید که واقعیت موجود را نمی‌بینید. من به آموزش و پرورش

البته نه از این جهت که فقط چون معلم هستم، می‌گویم که این چه آموزش و پرورشی است؟ این آموزش و پرورش جمهوری اسلامی است؟ این بانک و اقتصاد و این دزدی و غارت برای تمدن نوین اسلامی است؟ اگر به این‌ها فکر نمی‌کنید، چطور می‌خواهید به تمدن نوین اسلامی برسید؟ شما نمی‌توانید جهش کنید، بلکه باید راه را به صورت مستقیم باز کنید. یک روز یکی از روحانیون که نزد همه عزیز است، نزد من آمدند و مدت زیادی با هم حرف زدیم، چراکه با یکدیگر هم‌زبانی داریم. بعد به من گفت که نمی‌خواهید در مورد مسئله وحی چیزی بنویسید؟ گفتم: در خودم صلاحیت این را نمی‌بینم که در این مورد بنویسم. ایشان نیز حرف من را درک کردند و تمام شد. امروز می‌خواهم اشاره کنم به چیزی که همه عمر و حداقل از ۳۰ سالگی به آن فکر کرده‌ام و آن وضع تفکر و وضع کنونی تفکر در ایران است. همه آنچه که در این ۴۰ سال نوشته‌ام، شرح همان نوشته کوتاهی است که برخی از دوستانم آن را می‌شناسند و در مورد آن فکر کرده‌ام و می‌کنم. من غرض و مرض سیاسی ندارم و این‌هایی که می‌گویند من از جمهوری اسلامی دفاع کردم که به مقامی برسم، حرفشان صحیح نیست. کسی که هرگز داعیه سیاست نداشته، اگر از جمهوری اسلامی دفاع کند، می‌خواهد مقام بگیرد؟ آیا من تنها فرد دانشگاهی بودم که از جمهوری اسلامی دفاع کردم؟ ۹۸ درصد به جمهوری اسلامی رأی دادند و به خاطر دارم که روز ۱۲ فروردین سال ۵۷ که از صف رأی رد می‌شدم، یک خانم نویسنده را دیدم. احوالپرسی کردیم و البته که این خانم، از انقلاب آسیب دیده بود. گفت رأی شما چیست؟ گفتم رأی من روشن است. او نیز گفت من هم مانند شما به جمهوری اسلامی رأی داده‌ام؛ بنابراین در دفاع از جمهوری اسلامی من تنها نبوده‌ام. اما چه پیش آمده و چه شده است؟ خوب است که به وضع علم و فرهنگ و به نظم اداری ما فکر کنید. به خرد کارگشای امور و آن خردی که وبر و راسیونالیته وبر می‌گفت، فکر کنید و ایده‌آل‌ها را در نظر بگیرید، بلکه ببینید که آن مسئله در چه حال است. مدیریت شما در چه وضع است؟ من کارم معلمی است، شما دعوتی کردید و من نیز جوابی دادم و جواب نیز در مخالفت نبود و کسانی که بر مخالفت تفسیر کردند، تفسیرشان درست نبود.

با این سینا و ملاصدرا نمی‌توانید مسائل زمان را حل کنید

شما اگر عالم و جامعه اسلامی ساخته‌اید، علم اسلامی دارید، نه اینکه اول علم اسلامی و بعد جامعه اسلامی بسازید. این دو اگر تقدم و تأخر نداشته باشند، هم‌زمان باهم به وجود می‌آیند، یعنی تفکر اسلامی تجدید بشود این اتفاق رخ می‌دهد. خیلی رو راست به شما بگویم که با فارابی و ابن سینا و ملاصدرا نمی‌توانید مسائل زمان را حل کنید. همه مسائل این زمان غربی است و غرب در سراسر وجود عالم وجود دارد و همه چیز متجدد و غربی است. اگر بخواهید با همه چیز متجدد مواجه شوید، باید ببینید این مواجهه چطور صورت می‌گیرد. ما نه از بانک و نه از تکنولوژی و مدرنیته و پست مدرنیسم، نمی‌توانیم صرف نظر کنیم، بلکه همه این‌ها وارد زندگی ما می‌شود و آن را می‌پذیریم. فضای مجازی را می‌پذیریم و کمتر نیز فکر می‌کنیم که این فضای مجازی با ما چه می‌کند. آیا او را سر کار می‌گذاریم یا او را؟ وسیله‌ای است، اما من تابع آن هستم و دلمان را خویش می‌کنیم که وسیله است. اگر شما آن را در مسیر مقصود خود به کار می‌گیرید، همین جا سجده شکر می‌کنم، اما او دارد ما را راه می‌برد. تکنیک دارد ما را راه می‌برد و قانون و تکنیک دارد، دنیا را اداره می‌کند و باید به این‌ها توجه کنید و بعد فکر کنید که عالم جدید، پوششی است بر این. عالم جدید، عالمی است که اصلاً نمی‌گذارد به باطن دین برسید و شما به باطن دین فکر کنید.

مواجهه با سکولاریزم تنها در مخالفت نیست

نمی‌خواهد به باطن دین برسید، نه اینکه هوس داشته باشد، خیر، بلکه اساساً قانونش این است که جهان، جهان سکولار است و دوران جدید، دوران قدرت بشر و خدایی بشر است. از ابتدای تاریخ تجدد و قرن ۱۵ به این طرف، این دعوی «انا المحقی» و این تفرعن تجدد سابقه دارد و تازه به وجود نیامده است. این نظریه یک فیلسوف نیست که شما بگویید با سکولاریزم مخالف هستید. مخالف باشید، خوب کاری هم می‌کنید و من هم با آن مخالف هستم، اما سکولاریزم یک وجود است و نه رأی که بگوییم مخالف آن هستیم و تامل شود و برود. سکولاریزم، قانون وجود عالم امروز است. این را در نظر بگیرید و حالا توجه کنید که مواجهه با سکولاریزم، این طور نیست که بگویید من با آن مخالف هستم، چون دلایلم منطقی نیست. وقتی او می‌گوید من حق هستم دیگر منطقی چه چیزی می‌تواند باشد؟ ببینید، من نامه‌ای نوشتم و برخی آن را نپسندیدند و برخی مدارا کردند. در هر صورت لطف کردید. کسانی هم که رد کردند، اعم از علمای اعلام تا جوان‌های دیگر، با لطف رد کردند. من خیلی ممنون هستم و از همه آنچه گفته شد، درس گرفتم و روی آن فکر کردم. رنجش و تکرری هم پیدا نکردم. یک گروه دیگر نیز که تعدادشان زیاد بود، به صورت کتبی و شفاهی، نظر من را تأیید کردند و از آن‌ها نیز متشکر هستم.

لیبرال‌هایی که حق حرف زدن به همه نمی‌دهند

اما یک گروه سومی بود که نظراتی دادند و من در اینجا می‌خواهم بگویم که شما ببینید چه بر سر تفکر ما و بر سر فکر و ذکر ما آمده است. یک گروه سوم گفت که به شما چه ربطی دارد که این حرف درست را بنویسید؟ شما چه حق دارید که این حرف را بزنید؟ شما که مأمور حکومت بودید و به دستور حکومت قلم می‌زدید، چه کاره هستید که در مورد علم اسلامی فکر کنید؟ خب، در اینجا چند مطلب وجود دارد که خوب به آن توجه کنید. ببینید لیبرالیزم هرچه هست، یک ایدئولوژی است. کسانی هستند که لیبرال هستند و فردیت و فرد را مهم می‌دانند و قهرماً نظر فرد را هم مهم می‌دانند، اما خوشمزه این است که کسانی هستند که لیبرال هستند و می‌گویند ما آزاد هستیم و کسی که با ما مخالف باشد، او آزاد نیست. حتی اگر موافق ما نیز باشد، حق ندارد که حرف بزند مگر اینکه ما به او اجازه دهیم. این افتضاح اخلاق و فکر است که بگوید شما حق ندارید حرف درست هم بزنید. اما شما که دارید از آزادی دفاع می‌کنید، شما که می‌گویید من دشمن و مخالف آزادی هستم، اما آیا من دشمن آزادی هستم یا شما دشمن آزادی هستید؟ باید تکلیف را روشن کنیم.

اسلام را با پراکنده‌خاطری تفسیر کردیم

در اول انقلاب، یک چیزی پیش آمد و آن حادثه این بود که اسلام را با پراکنده‌خاطری و پراکندگی خاطر و از روی ذوق و بدون اطلاع یا بدون اطلاع عمیق تفسیر کردیم. شما همه در سنی هستید که آن روزها را به یاد ندارید. در سال ۵۸ و ۵۹، در دانشگاه‌ها یک کتاب معارف اسلامی تدریس می‌شد که آن کتاب اصول اساسی دانش است که به آن اشاره می‌کنم. اول این بود که می‌گفت «باید» از «هست» نتیجه نمی‌شود. این یک حرف مشهوری است و از اول رنسانس این فکر بوده که اراده مقدم بر علم است که ما در دو هزار سال تاریخ فلسفه و من جمله در فلسفه اسلامی این را داریم که علم بر اراده مقدم است، اما در رنسانس اراده بر علم مقدم می‌شود و من، «باید» را تعیین می‌کند. این مطلب را «هیوم»

وارد فلسفه کرد. این مطلب، فرهنگ جدید بود و کسی هم با آن مخالف نبود. «هیوم» آن را توجیه کرد که منطقاً هم، از «هست» «باید» نتیجه نمی‌شود و البته حرف درستی هم هست، اما حرف درست بی‌جایی است. حرف درستی است، از اینکه انسان حیوان ناطق است، نتیجه نمی‌شود که او چه باید باشد، مگر آنکه لوازم ضروری انسان، حیوان ناطقه‌اش را در نظر بگیریم. در اینجا، من باید مخالفت کنم. هیچ کس مخالفت نکرد. من این را چطور تفسیر کنم؟ من باید مخالفت کنم و بگویم این سکولاریزم است. اینکه «باید» از «هست» بیرون می‌آید یا نمی‌آید را کاری ندارم، اما «باید» از جای دیگری می‌آید، حتی اگر اخلاقی هستید، «باید»، از باطن پلک آدمی بیرون می‌آید. «باید» از «هست» بیرون نمی‌آید یعنی چه؟ «باید» کجاست و این «باید» را از کجا باید بیاوریم؟ آن وقت در انقلاب دینی می‌بینیم که «باید» از «هست» بیرون می‌آید. هست و باید و بایدها همه از او است و اگر او علم و اراده و قدرت است، باید هم از او است. حالاً منطقاً نتیجه چه می‌شود را کاری ندارم؛ بنابراین اصل اول این است.

تقدم انگیزه بر انگیزه دین سودآوری است

اصل دوم نیز این است که انگیزه بر انگیزه مقدم است. به عبارت دیگر نتیجه بر نیت تقدم دارد. پس این طور می‌شود که در دین، نتیجه بر نیت تقدم دارد. حال آنکه همه اعمال به نیت است، چه اینکه «الاعمال بالنیات»، همه اعمال به نیت است و معاملات نیت است و در احکام شرع و فقه نیز نیت وجود دارد. دین را نمی‌شود از نیت جدا کرد و اخلاق و شرع هر دو با نیت قرین هستند، اما اصل دوم که در این کتاب معارف اسلامی آمده این است که نیت را کنار بگذار و به نتیجه نگاه کن. البته باید در جاهایی به نتیجه نگاه کرد و سیاست‌مدار باید به نتیجه کار توجه کند، تاجر نیز به نتیجه کار نظر می‌کند. در بسیاری از امور اصل بر نیت مورد ندارد و اصل بر این است که به فکر نتیجه باشیم و عقل حسابگر نیز جای خود را دارد. اما اینکه در کتاب تعلیمات دینی بگویم نیت مهم نیست، بلکه نتیجه را ببینیم، آن وقت اگر دین هم باشد، دین نیز برای نتیجه گرفتن است و انسان خدا را عبادت می‌کند تا خدا نیز او را به بهشت ببرد، اما این که به قول ابن سینا دین سودآور است.

تقدم توسعه سیاسی امکان ندارد

بعد هم تقدم توسعه سیاسی است. توسعه اگر هست باید بدانیم که تقدم توسعه سیاسی اصلاً امکان ندارد. من نیز مخالف آن نیستم. تقدم توسعه سیاسی امکان ندارد و در هیچ کجای عالم رخ نداده است. انقلاب فرانسه نیز با حوادث زیادی به دموکراسی رسیده است. در آمریکا و اروپا تقدم با توسعه سیاسی نبوده است. یک بسطی پیدا کرده و تمدن جدید بسط پیدا کرده و به مرحله‌ای رسیده و قدرت یعنی چیزی که اسمیت می‌خواهد، از دست دولت خارج شده و سازمان‌ها و مؤسسات و نهادهای مدنی قدرت پیدا کرده‌اند و دموکراسی به وجود آمده است که محصول رأی و نظر و سلیقه نبوده است. این حرف‌ها فکر سیاسی ما را تسخیر کرد. امروز نیز همان حرف‌ها و عین همان حرف‌ها تکرار می‌شود. به نام آزادی و آزادی‌خواهی و تجدد و پیشرفت و ... این حرف‌ها زده می‌شود و ما هیچ برنامه سیاسی نداریم. هرگز برنامه سیاسی نداشته‌ایم، این برنامه‌هایی که از سال ۲۵ درست کرده‌اند برنامه صرف پول نفت است، اما اینکه آموزش و پرورش چه بشود و دانشگاه کجای جامعه قرار دارد مطرح نیست. دانشگاه در یک حضاری است که با جامعه بیگانه است و دارد کار خود را می‌کند و در خود می‌لولد، جامعه نیز همین طور.

## پس‌رفت بنگاه‌ها به جای ثبت اختراع

یک آماری را در شورای عالی انقلاب فرهنگی در مورد ثبت اختراعات می‌دادند و می‌گفتند که اختراعات ثبت شده ما شش هزار مورد است. اما در این میان بنگاه‌ها و مؤسسات هیچ اختراعی ندارند و این آمار برای دانشگاه است، اما در آمریکا و کره جنوبی این متفاوت است و بنگاه‌ها ۱۰ برابر دانشگاه‌ها اختراع ثبت کرده‌اند. حالا ما به بنگاه‌ها بگوییم که اختراع داشته باشند؟ بنگاه‌هایی که از ۳۰ سال قبل هر روز محصولاتشان بدتر و خراب‌تر شده است و سیر معکوس کرده‌اند. شما به ملاصدرا رجوع کنید. ملاصدرا وجود را تشکیکی می‌دانست و وجود شدید و اشد را مطرح می‌کرد. وجود شدید تا ضعیف می‌آید تا به جایی می‌رسد که دیگر وجود نیست. یک اروپایی نیز این فکر را دارد. لایبنتس می‌گوید که آن بالا علم و روح است. روح، علم است و بعد پایین می‌آید و روح به جسم تبدیل می‌شد و وقتی پایین می‌آید جسم مرده است. جامعه اروپایی در تجدیدی که دارد این وضع را حفظ کرده و البته که دقیق و به صورتی که لایبنتس بیان می‌کند نیست، اما در آمریکا علم، آن بالا است و مدد می‌رساند و دانشگاه‌ها بی‌نظر به تکنولوژی کار می‌کنند. این علم دارد از بالا به پایین می‌آید و در سراسر جامعه جای دارد. شرکت‌ها و بنگاه‌های آن طرف ۶۰ درصد بودجه خود را صرف پژوهش می‌کنند، اما ما یک درصد بودجه را صرف پژوهش نمی‌کنیم، چون نیاز نداریم و باید این نیاز احساس شود. تکلیف خود را معین نکرده‌ایم که چه جامعه‌ای می‌خواهیم.

من همه مشکل می‌بینم و شما هیچ مشکلی نمی‌بینید

من به برخی از سیاست‌مداران گفته‌ام که برنامه‌ای باید باشد که جمهوری اسلامی با هر یک از این اموری که هستند و باید باشند، چه باید بکند. اگر هم عذرشان را بخواهیم، چطور باید بخواهیم. همه چیز را قبول کرده‌ایم. همه را قبول کرده‌ایم و حالا هر طور می‌خواهد بگردد و بچرخد کاری با آن نداریم، بلکه ما حرف خودمان را می‌زنیم. اما این حرف به جایی نمی‌رسد، وقتی همه چیز مانع است و وقتی در یک مجموعه‌ای حرفی می‌زنید که با شما ناسازگار است، درست نمی‌شود. شما می‌خواهید بانک را از ربوی بودن خارج کنید که خوب است، اما بانک تن به این امر نمی‌دهد. من به این‌ها فکر می‌کنم، اما می‌گویند آیا نظرتان نسبت به انقلاب تغییر کرده است؟ این‌ها مگر انقلاب اسلامی است؟ اگر این‌ها انقلاب اسلامی است، بله نظر من تغییر کرده است. اما این را نمی‌فهمم که وقتی می‌گویم چرا در کشور دزدی می‌کنند، این مسئله یعنی نظرم به انقلاب تغییر کرده است؟ دوستانی نیز می‌گویند که چطور شد که نظرتان تغییر کرده است. آن حرف‌ها را چرا حالا نمی‌زنید. دلیلش این است که آن روز، آن وقت را می‌دیدم و حالا این وقت را می‌بینم. اصلاً مسئله اصول مطرح نیست و بحث اجتماعی و تاریخی است و داریم روی تاریخ و آنچه هست بحث می‌کنیم، نه اینکه ایده آل چیست؛ لذا به این دلیل است که عرض کردم که ما به هم نزدیک هستیم و در عین حال دوریم. نزدیک هستیم که یک مقصود و محبوب و مطلوب داریم و دوریم، برای اینکه من همه مشکل می‌بینم و شما هیچ مشکل نمی‌بینید. خدا کند که حق با شما باشد.